

پیش‌خوان

نظری بر خاطرات و مشاهدات امیر عبدالله کرباسچیان

فدائیان اسلام در مواجهه بابای حجابی

■ شاهد توحیدی



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، خاطرات زنده‌یاد امیرعبدالله کرباسچیان از اعضای مؤسس جمعیت فدائیان اسلام را در خویش دارد. این مجموعه از سوی فاطمه

نظری تدوین یافته و مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را روانه بازار نشر ساخته است. تارنمای ناشر در یادداشتی، محتوای کتاب را به ترتیب پی امده معرفی کرده است: «کتاب زندگینامه و خاطرات امیرعبدالله کرباسچیان در دو بخش تنظیم شده است. بخش اول به زندگینامه امیرعبدالله کرباسچیان اختصاص دارد و به طور اجمالی به برهه‌های مختلف زندگی وی از جمله تولد و کودکی، ارتباط با فدائیان اسلام، فعالیت در عرصه مطبوعات، وقایع منتهی به دستگیری وی در سال ۱۳۳۰، جدایی کرباسچیان از فدائیان امیرعبدالله کرباسچیان بوده و شامل ۱۰ فصل است. فصل اول به تولد، تحصیلات و ازدواج وی اختصاص دارد و فصل دوم وقایع مربوط به سقوط رضاخان را در شهریور ۱۳۲۰ بازگو می‌کند. در فصل سوم کرباسچیان به ذکر خاطرات خود درباره احمد کسروی و نحوه ترور وی از سوی فدائیان می‌پردازد. در فصل چهارم و پنجم نحوه آشنایی وی با شهید نواب صفوی و آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در پنجمین فصل همچنین خاطراتی دربارۀ اعزام فدائیان به سرزمین قدس، برای کمک به مجاهدان فلسطینی روایت می‌شود. فصل ششم به فعالیت‌های کرباسچیان، در عرصه مطبوعات اختصاص دارد. حضور روی در عرصه مطبوعات و در متن بسیاری



▶امیرعبدالله کرباسچیان

از وقایع آن دوره، موجب شده ناگفته‌های جدیدی در رابطه با تحولات دهه ۲۰ و نهضت ملی نفت در اختیار خواننده قرار گیرد. در فصل هفتم نیز مطالبی راجع به اتحاد فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی علیه دولت هزیر بیان می‌شود. فصل هشتم شامل خاطرات کرباسچیان در رابطه با واقعه ترور محمدرضا پهلوی در نیمه بهمن ۱۳۲۷ و دستگیری فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی پس از این حادثه است. فصل نهم نیز به قضایای مربوط به ملی کردن صنعت نفت ایران اختصاص دارد و کرباسچیان، خاطرات خود را در این رابطه روایت می‌کند. در فصل دهم و یازدهم نیز امیرعبدالله کرباسچیان به اختلافات خود با فدائیان اشاره کرده و خاطره جدایی خود از این گروه را روایت می‌کند.»

امیرعبدالله کرباسچیان در بخشی از خاطرات خویش، در باب آغازین گام‌هایش در طریق روزنامه‌نگاری چنین روایت می‌کند: «در سال ۱۳۲۵، اولین شماره روزنامه‌ای به نام خدنگ را منتشر کردم. آن موقع من ۲۲ سال داشتم و قانوناً نمی‌توانستم روزنامه‌ای داشته باشم. اولین روزنامه‌ای که منتشر کردم، همین خدنگ بود که از آبان سال ۱۳۲۶ شروع شد تا به‌حکومت‌هزیر رسیدیم. آن نشریه را به طور هفتگی منتشر کردیم که اتفاقاً مرحوم آقای نواب هم در آن خدنگ مقالاتی دارند. من تا سال ۱۳۲۶ که اولین روزنامه را منتشر کردم، فعالیتم در خدنگ بود و جنبه جمعیتی و تشکیلاتی داشت. روزنامه خوبی هم شد و از تیرهایی که هیچ وقت فراموش نمی‌کنم مربوط به مسئله حجاب بود که تمام صفحه اول را تیرت زد؛ حجاب از ضروریات دین مقدس اسلام است. این مقاله حجاب در روزنامه خدنگ، زمانی چاپ شد که مرحوم نواب از مشهد برگشته بود و فدائیان اسلام، درهای مسجد شاه (امام) را از سه طرف به روی زنه‌ای بی‌حجاب بستند. کسبه بازار هم اعلامیه زنده که به زنان بی‌حجاب جنس فروخته نمی‌شود…»

■ **نیما احمد پور**

خوانش رویداد تاریخی کشتار در مسجد گوهرشاد از آن روی هم‌چنان مهم قلمداد می‌شود که غربی‌سازی جامعه ایرانی و کشف حجاب، کم‌کان در دستور کار دشمنان فرهنگ دینی جامعه‌ماست. سببیت و شقاوت عریان در این حادثه نشان از آن دارد که بانیان کشف حجاب در نیل به اهداف خویش از هیچ خسوفتی روی گردان نیستند. چیزی شبیه به آنچه در پایانیز سال گذشته آن را شاهد بودیم. مقال ذیل آمده سعی دارد تا با استناد به پاره‌ای اسناد و روایات، این واقعه تاریخی را باز خواند و عبرت‌های آن را نمایان سازد.

■ ■ ■

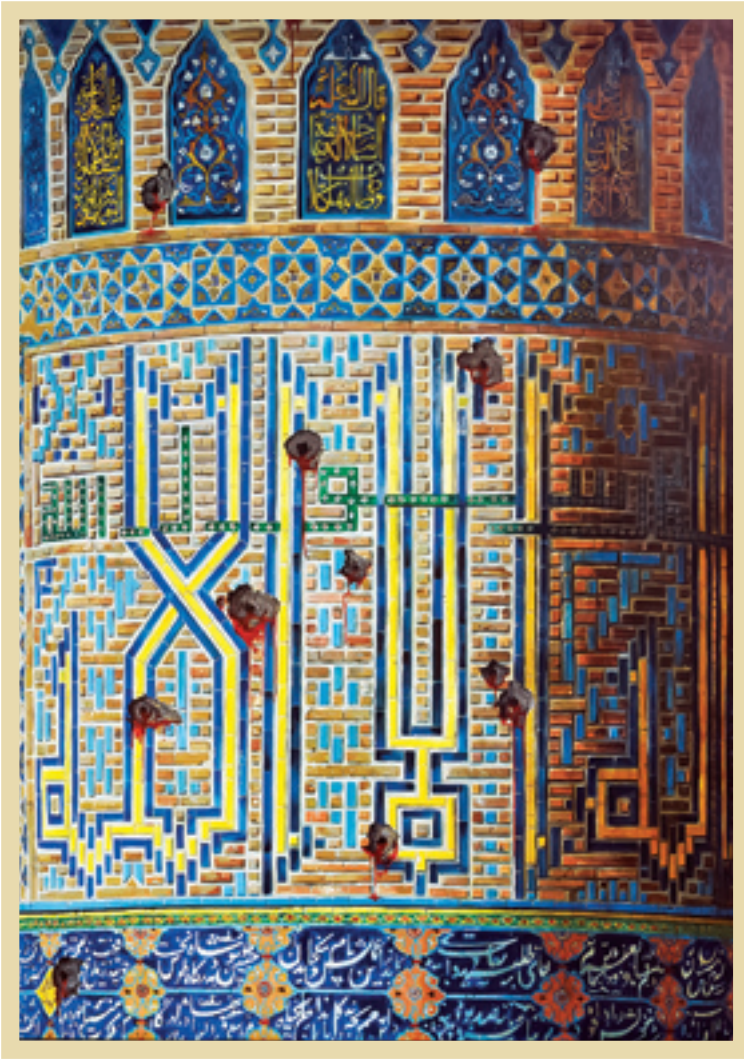
■ **غالب مأمورین آستانه‌مقدسه، باطناً با شورشیان موافق بوده‌اند**

گزارش شهربانی خراسان از آغاز و انجام حادثه گوهرشاد، نمایانگر بسا واقعیت‌هایی است که در تبلیغات پهلوی گرایان و روشنفکر نمایان سانسور شده است. این روایت به خوبی نشان می‌دهد که اکثریت مردم مسلمان خراسان، تغییر لباس را نپذیرفته‌اند و به پیشوایان دینی خویش تاسی کرده‌اند. همچنین سند پی آمده اذعان دارد که حتی خادمان آستان قدس رضوی(ع) نیز با معرضان همراهی کرده‌اند:

«۱- به واسطه اینکه اهالی خراسان تا درحالی از تجدد دور و تا اندازه‌ای تحت نفوذ علمای مذهبی می‌باشند، در پی امر مطاع مبارک ملوکانه، استعمال کلاه لبه‌دار مشرور باخشید.

۲- عده کثیری از واعظ و اهل منبر و کسبه، به منزل آیت‌الله آقاحسین قمی از علمای طراز اول مشهد رفت‌وآمد می‌کنند. وی مصمم می‌شود به تهران حرکت کرده نزد شاه برود. در یک روز قریب یک ساعت با شیخ احمد،مدیر جریده بهار خلوت کرده و بعداز حرکت آیت‌الله، تلگرافی هم از طرف اصناف، به خاک پای مبارک همایونی مخابره می‌شود.

۳- شیخ محمد تقی پهلول از اهالی گناباد که شخصی مفسده جویی است در مشهد، یوم ۱۸ تیرماه وارد و لیله پنج‌شنبه ۱۹ تیر در مسجد گوهرشاد منبر رفته است. یوم پنج‌شنبه مأمور جهت دستگیری مشارالیه اعزام، چون در داخل صحن مطهر بوده، از آمدن به نظامیه امتناع می‌ورزد و مردم اطراف را جمع می‌شوند و در نتیجه چند نفر دربان، او را به کشیک خانه می‌برند. نیابت تولیت عظمنا تلفوناً به نظمیۀ اطلاع می‌دهد، برای جلب او مأمور فرستاده شود. رئیس نظمیۀ موقع را مقتضی ندانسته، دستگیری را به شب موکول می‌کند. میرزا باقر باشی کشیک آستانه، شیخ پهلول را در محلی که مردم او را ببینند، توقیف می‌کند. مردم او را از کشیک‌خانه خارج و دربان‌ها هیچ مقاومتی نشان نمی‌دهند. مشارالیه به مسجد و روی منبر می‌رود. روی منبر مردم را تحریک می‌کند که در مقابل کلاه‌به‌دار استقامت نمایند و می‌گوید اگر بر سر شما کلاه‌به‌دار بگذارند، چند روز دیگر هم حجاب از روی ناموس شما



▶طرحی از دیوار تیر خورده مسجد گوهرشاد آستان قدس رضوی (ع)

د

گزارش شهربانی خراسان از آغاز و انجام حادثه گوهرشاد، نمایانگر بسا واقعیت‌هایی است که در تبلیغات پهلوی گرایان و روشنفکر نمایان سانسور شده است. این روایت به خوبی نشان می‌دهد که اکثریت مردم مسلمان خراسان، تغییر لباس را نپذیرفته‌اند و به پیشوایان دینی خویش تاسی کرده‌اند. همچنین سند اذعان دارد که حتی خادمان آستان قدس رضوی(ع) نیز با معترضان همراهی کرده‌اند

حجاب را از سر زن‌ها بردارد تا فردا دست زنان و نوامیس شما در دست بیگانگان قرار گیرد، مردم باید قیام و در مقابل او ایستادگی کنید… سپس پدرم کلاه پهلوی را که تمام رؤسا و کارمندان آستان قدس و دیگر کارمندان دولتی باید آن را به سر گذاشتند، از سر برمی‌دارد و نشان آستانه را می‌بوسد و کلاه را پاره می‌کند! بدین ترتیب در آن روز، چند هزار کلاه به پیروی از پدرم پاره شد و با این عمل شالوده قیام مشهد ریخته شد…»

■ **شاه می‌گوید کلاه شاپو خوب است، همین دلیل باید برای ملت کافی باشد**
اثر «قیام خراسان»، در عداد موفق‌ترین و نیز قدیمی‌ترین گزارشاتی است که در باب حادثه گوهرشاد، به رشته تحریر درآمده است. نگاه همه جانبه و نقاد نویسنده، از امتیازاتی است که بر ارزش این روایت افزوده است. راوی در بخشی از نوشتار خویش، به تبیین کردار زنده‌یاد شیخ محمد تقی پهلول گنابادی در این اعتراض مردمی پرداخته و رفتار شناسی مطلوبی از وی به دست داده است:

«جمع زیادی در مسجد گوهرشاد گردآمده بودند. واعظی بلندقد، کوسه، زولیده ولی مسلمان و دارای احساسات مذهبی، به وظع مشغول بود. این مرد که دارای ظاهری ناآراسته و باطنی پراز ایمان و تقوی بود، مردم را به تعظیم شاعران اسلام و تمسک به قواعد و اصول آن دعوت می‌کرد. مردم آن به آن زیاد می‌شدند و آقای واعظ که معروف به پهلول بود، مردم را متوجه تکلیف دینی خود می‌کرد. این مرد در میان توده محبوب بود، خود نیز شخص بی‌الیسی و هیچ داعیه‌ای نداشت. گرد جاه و مقام نمی‌گشت و همین صفات او را در انظار محترم کرده بود. او از روی عقیده اسلامی تصور می‌کرد، اگر مردم در مسجد گوهرشاد که یکی از اماکن مقدس است و مجاور با دو صحن قدیم و جدید و مرقد محترم است، تجمع کنند، کسی یزای تعدی با آنها ندارد و قطعاً به مطالب حقه آنها گوش خواهند داد، ولی متصدیان امور خراسان که گوششان با این حرف‌ها بدھکار نبود، ناچار بودند برای روپوشی کردن مسئله، از هرگونه اقدامی فروگذار نکنند. مخصوصاً که تغییر کلاه یکی از تصمیمات قطعی دولت بود و اگر در مشهد پیشرفت نمی‌کرد، بالطبع در سایر شهرها هم به اشکال برمی‌خورد. به هر حال بنای دولت این اقدام را نپذیرفته بود که تصمیم‌های خود را هر طور که شده، بدون آنکه هیچ ارزشی به تمایل و احساسات ملت بدهد، به موقع اجرا گذارد در اینجا برحسب همان سیاست لازم می‌کرد، هرچه زودتر به این احساسات ضریب فاطمی بزند و به هر نحو شده، اراده خود را تحمیل کند. او می‌گوید کلاه شاپو خوب است و همین دلیل باید برای ملت کافی باشد، زیرا گفته دولت وحی منزل است، اما برای انجام منظور خود، باز راه غلطی پیمود، یعنی سیاست زور را اعمال کرد و اقدام به بازداشت پهلول کرد و آن مرد بی‌الایش را آن شب در کشیک‌خانه آستانه توقیف کردند، ولی این اقدام نتیجه بدی داد و مردم که به واعظی خود دلبستگی داشتند، به تجمع خود افزودند و این واقعه منجر به کشته شدن او گردید. مردم بازار و در شیخ پهلول را شکسته مشغول زد و خورد می‌شوند. عده‌ای مبنای و جمعی مجروح و دستگیر می‌شوند، ولی عده‌ای هم از دارالسیاده به صحن عتیق رفتن و تفرقی می‌شوند.

۷- قلمرو نظمیۀ در رف غلغله با نظامیان تشریک مساعی کرده، لذا چون عده مقتولین در مسجد را نظامیان جمع‌آوری کرده‌اند، مدرکی برای تعیین تعداد مقتولین وجود ندارد. ۸- غالب مأمورین آستانه مقدسه، باطناً با شورشیان موافق بوده و از بدو مر به مسامحه گذرانیده‌اند. علت نظمایان و سبب اصلی، حرکت آقای حاجی حسین قمی بوده، به علت اینکه مردم به وی معتقد می‌باشند. سر منشا فساد هم شیخ پهلول، نواب احتشام و این اشخاص می‌باشند؛ شیخ مقتدر، شیخ محمدحسین اردبیلی، سیدعبد‌العظیم مسئله‌جو، کاتب‌خان، شیخ‌محمد صاحب‌الزمانی، حسن اردکانی، سیدزین‌العابدین سیستانی، شاهرخ‌نم مدرس قزوینی، شیخ‌آقابزرگ شراره‌دی، سیدپورنسی اردبیلی وسیدعبدالله موسوی شیرازی تاکنون مدرکی به دست نیامده که دست اجنبی در این امر دخالت داشته باشد…»

■ **رضا سببای حمال، می‌خواهد پرده عفاف را از سر زنان بردارد**
در بخش نخست، به روایتی حکومتی از حادثه گوهرشاد پرداختیم که در خود اعترافاتی مهم داشت. از این به بعد مقال، به روایت‌های مردمی اختصاص دارد. زنده‌یاد بانو نیرالسادات احتشام رضوی، دختر مرحوم نواب احتشام رضوی از رهبران این قیام تاریخی بود. وی در سالیان بعد، از پدر درباره این واقعه تاریخی نکاتی شنیده است که در یکی از مصاحبه‌ها بیان داشته است:

«من شیرخوراه بودم که قیام مشهد در اعتراض به کشف حجاب رضاخانی رخ داد. زمانی که قیام مشهد شروع شده بود، پدرم برای خداحافظی نزد مادرشان می‌روند، دست ایشان را می‌بوسند و می‌گویند بی‌بی من برای شهادت می‌روم! او هم در جواب می‌گوید برو، من تو را به خدا می‌سپارم، کاش آن سه پسر دیگر من هم دارای این لیاقت بودند که در راه خدا به شهادت می‌رسیدند… پدرم بالای منبر صاحب‌الزمان (عج) در مسجد گوهرشاد می‌رود و در برابر جمع عظیم مردم می‌گوید مردم این موقعی است که رضا سبای حمال، این نوکر اجنبی‌ها و میرآخور انگلیسی‌ها، می‌خواهد پسرده عفاف و

۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۶۷۹۸

ما گفت، فرار کنید. من به صحن نو آمدم و از صحن نو به دم بستت پایین خیابان، جلوی گاراژ سعادت رقتم. صدای تیر در مسجد بلند شد و تک تک بود و بعد پر زور شد و ما رفتیم جلوی دارالسیاده. در راز تو شکستند، آن وقت از آن در شکسته من با دو نفر وظیفه آن طرف رفتیم، دیدیم خدا بدهد برکت، هزار نفر هزار نفر فرار می‌کنند. تیر هم بی‌شمار در می‌رفت، همه می‌افتادند این طرف و آن طرف تا ساعت ۵ صبح، مردم را پرت‌وپلا کردند. نواب و حسن اردکانی و بحر‌العلوم را از منبر صاحب‌الزمان بیرون آوردند و کتف آنها را بستند و بردند. رضا کوه‌سرخ‌ی پشت مسلسل بود، آن شب حدود ۲،۳ هزار نفر را کشتند و بردند بیرون در قبرستان بالا خیابان – که الان درخت کاشته‌اند– خندق کردند. هر کسی که کشته می‌شد، مثل جوال گندم همه را می‌ریختند توی ماشین و می‌بردند توی آن خندق و خاک روی آنها می‌ریختند. روز جمعه کسی را به بارگاہ راه نمی‌دادند، هر جای مسجد را که گلوله خورده بود، درست می‌کردند. بعد از درست کردن، اجازه دادند که رفت و آمد بشود…»

■ **ورود زنان محجبه به حرم رضوی (ع) را هم ممنوع کرده‌ام**

از نکات مهم در سخنان رهبران قیام گوهرشاد، هشدار به این نکته است که در صورت پذیرش موضوع لباس متحدالشکل، راه برای کشف حجاب زنان نیز هموار خواهد شد. گذر زمان نشان داد که حدود این شخصیت‌ها، کاملاً ضابط بوده و رضاخان و ابواب جمعی حکومت او در مرحله بعد به سبزی با حجاب بانوان پرداختند. دکتر موسی فقیه حقانی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره معتقد است:

«پاکروان استاندار خراسان با خوشحالی گزارش می‌نویسد که ما مردم بانوان با حجاب را در معابر و خیابان‌های شهر مشهد ممنوع کردیم، از فسردا بنا داریم ورود زنان محجبه به حرم رضوی را هم ممنوع کنیم و بعد دستورالعمل می‌دهد که اگر زنان خواستند مسجد بروند و خواستند نماز بخوانند چه کار کنند؟ بحث سسر این بود که بگذاریم اینها یک پارچه‌ای، روسری یا لچگی روی سرشان بیندازند یا نه؟ که نهایتاً اجازه دادند موقع نماز، زنان تکه پارچه‌ای روی سرشان بیندازند، ولی بعد از نماز باید آن را بردارند، یعنی دعوا به این سطح رسید. این سیاست را برای صاحب‌منصبان نظامی، دولتی و وزرا نیز اجرا کردند. نمونه‌اش آقای صدرا‌الاشرف بود که خودش مجتهد است. لباس نمی‌پوشید، ولی مجتهد بود. بعد از علی‌اکبر داور، وزیر دادگستری شد. به جهت اینکه خودش و خانواده‌اش مذهبی بودند، خیلی در این ماجراها ورود پیدا نمی‌کرد. رضاخان یقه‌اش را می‌گیرد و می‌گوید بیای. و دخترت را در جشن کشف حجاب نمی‌آوری؟ او می‌گوید حالا مدیران و کارمندان می‌آیند، ما هم بعداً خواهیم آمد. دوباره و رضاخان او را می‌بندد و می‌گوید چه شد؟ چرا نیامدی؟ باز او بهانه می‌آورد. تهدیدش می‌کند و می‌گوید باید در این جشن‌ها حاضر شوی! صدرا‌الاشرف به خانه می‌رود و به همسرش می‌گوید که رضاخان تهدید کرده باید (بدون حجاب) به جشن بیایی. همسرش می‌گوید من حتی اگر شده از تو طلاق هم بگیرم، نمی‌ایم! دوباره رضاخان به صدرا‌الاشراف فشار می‌آورد. صدرا‌الاشراف به خامش اطلاع می‌دهد. سرانجام همسر دختر صدرا‌الاشرف می‌آیند و در جشن کشف حجاب شرکت می‌کنند. پسر او یعنی دکتر جواد صدر این ماجرا را تعریف می‌کرد و می‌گفت مادر می‌وفتی از جشن کشف حجاب برگشت، به قدری از لحاظ روحی تحت فشار بود و تالم پیدا کرد که مریض شد و یک‌سال بعد جنازه‌اش را از خانه بیرون آوردیم. دولتمردان و نظامی‌ها مجبور بودند که به این سیاست تن در دهند.

اغلب همراهی کردند، ولی در هر صورت خود و خانواده‌شان مجبور بودند. بعضی‌ها هم خودکشی کردند؛ در بعضی از خاطرات آمده است، که طرف برای خانواده‌اش نامه نوشته، می‌رود و تریاک می‌خورد تا بمیرد؛ و بیان کرده که من برای این مسئله این کار را کردم، چون اینها می‌خواستند شما را به مجالس کشف حجاب ببرم، بنابراین خودکشی می‌کنم تا شما مجبور نشوید به این جشن بروید. بعضی از مردم در مناطق مرزی از ایران مهاجرت می‌کنند و تغییر تابعیت می‌دهند. مثلاً به افغانستان یا بین‌النهرین (عراق فعلی) می‌روند تا از این سیاست در امان بمانند. خیانت و دناات رژیم رضاخان را در بخشنامه‌هایی که متعاقب جریان کشف حجاب صادر شد، می‌توان ملاحظه کرد. بخشنامه شد که خانم‌ها حق ندارند بقیه پالتوی خود را بلند کنند؛ خانم‌ها حق ندارند کلاه خود را بیش از اندازه پایین بکشند؛ رضاخان به هیچ چیز جز برهنگی قانع نمی‌گردد! البته مدعی بودند که ما بسا برهنگی مخالفیم، اما در واقع کشف حجاب مقدمه برهنگی شد. به رغم تمامی تلاش‌های رضاخان و نیروهایش، این مهم را نمی‌توان نادیده گرفت که جامعه زنان ایران – چه در دوره رضاخان و چه در دوره محمدرضا پهلوی– با جریان کشف حجاب مقابله کرد. در دوران پهلوی دوم که موضوع منع حجاب با سیاست‌های نرم از سوی دستگاه دنبال می‌شد، قاطبه زنان ایران در برابر آن ایستادگی و مقاومت می‌کردند، فرآیندی که منتهی به انقلاب اسلامی و حضور گسترده زنان محجبه در آن شد…»